

۶- عیسی مسیح چگونه متولد شد و چه کرد؟

دوست گرامی، اکنون به مهمترین قسمت شرح ایمان مسیحی می‌رسیم و آن عبارتست از اینکه عیسی مسیح کیست و رابطه او با خدا و انسان چیست. ولی اول خلاصه‌ای از شرح زندگی او را بر روی زمین که در اناجیل چهارگانه یافت می‌شود ذکر خواهم نمود. يك روز جبرائیل فرشته به دختر باکره‌ای که مریم نام داشت اطلاع داد که دارای پسری خواهد شد که باید نام او را عیسی بگذارد. او پسر حضرت اعلی نامیده خواهد شد و سلطنت او جاودانی خواهد بود (لوقا ۱: ۲۶-۳۸). این واقعه عبارت بود از انجام پیشگویی اشعیاء نبی که بیش از هفتصد سال قبل از آن فرموده بود: «باکره حامله شده پسری خواهد زائید...» (اشعیاء ۷: ۱۴) بعداً عیسی در شهر کوچکی نزدیک اورشلیم بنام بیت‌لحم، جائیکه داود هزار سال قبل بدنیا آمده بود، متولد گردید. تولد عیسی در بیت‌لحم بوسیله میکاء نبی که نظیر اشعیاء بیش از هفتصد سال قبل از مسیح زندگی می‌کرد پیشگویی شده بود «و تو ای بیت‌لحم افراته، اگر چه در هزاره‌های یهودا کوچک هستی، از تو برای من کسی بیرون خواهد آمد که بر قوم من اسرائیل حکمرانی خواهد نمود و طلوع‌های او از قدیم و از ایام ازل بوده است» (میکاء ۵: ۲). هنگام تولد او فرشته‌ای این واقعه را به چوپانان نزدیک بیت‌لحم اعلام کرد و چنین گفت: «... اینک بشارت خوشی عظیم بشما می‌دهم که برای جمیع قوم خواهد بود که امروز برای شما در شهر داود نجات‌دهنده‌ای که مسیح خداوند باشد متولد شد» (لوقا ۲: ۱۰ و ۱۱). مریم زن یوسف نجار شد و یوسف سرپرستی عیسی را در کودکی بعهده گرفت. عیسی هم در زمان جوانی در شهر ناصره که در آنجا بزرگ شده بود به شغل نجاری اشتغال داشت. تا سی سالگی هیچگونه تعلیمی نداد و هیچ معجزه‌ای ننمود و مردم نمی‌دانستند که او همان مسیح موعود است که در انتظارش هستند. هنگامی که عیسی سی ساله شد زمان آن رسید که خدمتی را که برای انجام آن به این جهان آمده بود شروع نماید. بنابراین ناصره را ترک کرد و نزد یحیی تعمید دهنده رفت. در آن موقع یحیی پیغام خدا را به عده زیادی که در اطرافش جمع بودند می‌رساند. آنها را به توبه دعوت می‌نمود و آنانی را که توبه می‌کردند در رود اردن، به نشانه پاکی از گناه، تعمید می‌داد. اگر چه عیسی در تمام زندگیش هرگز خطائی مرتکب نشده بود از یحیی تعمید دهنده خواست که او را تعمید دهد و یحیی نیز او را اطاعت نمود. وقتی عیسی بعد از تعمید از آب بیرون آمد، روح خدا بصورت کبوتری از آسمان نازل شد و بر او فرود آمد و صدای خدا را عیسی و یحیی شنیدند که می‌گفت: «این است پسر حبیب من که از او خشنودم» (متی ۳: ۱۷). (بعداً برای شما معنی عنوان «پسر» را توضیح خواهم داد). سپس عیسی به بیابان رفت و در آنجا مدت چهل روز روزه گرفت و دعا نمود. در این مدت شیطان سعی کرد او را وسوسه نماید که از خدا سرپیچی نماید ولی موفق نشد (متی ۴: ۱-۱۱).

عیسی بعد از پیروزی بر شیطان نزد یحیی برگشت. وقتی یحیی عیسی را دید به شاگردان خود گفت: «اینک بره خدا که گناه جهان را برمی‌دارد... بر هرکس بینی که روح نازل شده بر او قرار گرفت همانست او که به روح القدس تعمید می‌دهد و من دیده شهادت می‌دهم که اینست پسر خدا» (یوحنا ۱: ۲۹-۳۴). مقصود یحیی از اینکه عیسی را بره خدا می‌داند این بود که عیسی برای گناهان بشر قربانی خواهد شد. سپس عیسی شروع به انتخاب شاگردان کرد و از بین آنها دوازده نفر را به اسم رسول تعیین نمود. این اشخاص مردمانی بزرگ و تحصیل‌کرده نبودند زیرا پطرس و یوحنا و بعضی دیگر ماهیگیر بودند و متی باجگیر بود. ولی آنها متوجه شدند که عیسی همان مسیح موعود می‌باشد و بهمین جهت شغل‌های مختلف خود را ترك کردند و بدون اینکه در انتظار پول یا درآمد مادی باشند، استاد خود را در حدود سه سال پیروی نمودند و همه جا پیاده بدنبال او می‌رفتند. در این مدت عیسی آنان را برای اموری که می‌بایست بعنوان رسولان وی بعد از صعودش به آسمان انجام دهند آماده می‌کرد.

سپس عیسی مانند یحیی به موعظه دادن مردم شروع کرد و فرمود: «وقت تمام شد و ملکوت خدا نزدیک است پس توبه کنید و به انجیل (مژده) ایمان بیاورید» (مرقس ۱: ۱۵). عیسی کلام خدا را در عبادتگاه یا در منازل مردم یا هنگامی که در اطرافش و روی تپه‌ها یا در کنار دریاچه جلیل گرد آمده بودند، بیان می‌فرمود. تمام کسانی که فرمایشات او را می‌شنیدند از حکمت و قدرت او در سخن گفتن متعجب می‌شدند زیرا او مانند پیامبران سخن نمی‌گفت بلکه مانند خدا. تمام انبیاء گفته بودند: «بشنوید آنچه را خدا بشما می‌گوید!»، ولی هنگامیکه عیسی به مردم سخن می‌گفت فرمود: «من بشما می‌گویم.»

عیسی فوراً شروع به شفای بیمارانی نمود که بنزد او می‌آمدند و آنها را بوسیله کلام خود و یا بوسیله دست‌گذاردن بر روی آنها شفا می‌بخشید. یکنفر که گرفتار بیماری جذام بود به پاهای او افتاد و گفت: «اگر خواهی، می‌توانی مرا طاهر سازی!» عیسی پاسخ داد: «می‌خواهم طاهر شو.» دستهای خود را روی مرد جذامی گذاشت. آن مرد فوراً شفای کامل یافت. (مرقس ۱: ۴۱-۴۲). بسیاری از کسانی که دارای ارواح پلید بودند نزد عیسی آمدند و او با کلام خود دیوها را از آنها بیرون کرد. او بر چشمهای کوران دست گذاشت و آنها فی‌الفور بینائی یافتند. او حتی چند نفر از مردگان را زندگی بخشید. طبیعتاً گروه‌های کثیری از مردم بدنبال او روان شدند و عیسی گاهی بقدری مشغول تعلیم دادن و شفا بخشیدن مردم بود که فرصتی برای غذا خوردن نداشت. او احتیاجات شخصی خود را فراموش می‌کرد زیرا همیشه در فکر محبت به دیگران بود. هرگز حتی یکمرتبه هم برای سود شخصی خود معجزه نکرد و هرگز قدرت خویش را برای متعجب ساختن مردم بکار نبرد. جمیع کارهای معجزه آسای او جهت آسایش و نجات مردم بیمار و دردمند بوده است تا بدینوسیله محبت خدا را به آنان آشکار سازد. يك روز که مردم فقیر و نیازمند را در اطراف خود دید، آنان را با این دعوت پر لطف و آرامی بخش بسوی خود خواند «بیائید نزد من ای تمام زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید.» (متی ۱۱: ۲۸). از تمام کسانی که نزد او آمدند هیچکس را ناامید برنگردانید.

یکبار يك مرد مفلوج را چهار نفر بنزد عیسی آوردند و در جلوی او قرار دادند. عیسی که می‌دانست این مرد علاوه بر شفای جسمی احتیاج به شفای روحی هم دارد باو گفت: «ای فرزند، گناهان تو آمرزیده شد.» برخی از معلمین مذهبی که حضور داشتند در دل خود فکر کردند «چرا این شخص چنین کفر می‌گوید؟ غیر از خدای واحد کیست که بتواند گناهان را ببامرزد؟» عیسی افکار آنان را درك کرد و به آنان گفت که با شفای مرد مفلوج ثابت خواهد کرد که کفر نگفته است بلکه قدرت دارد گناهان را ببخشد. سپس به مرد مفلوج گفت: «تو را می‌گویم برخیز و بستر خود را برداشته به خانه خود برو» و آن مرد دستور مسیح را فوراً انجام داد (مرقس ۲: ۱-۱۳).

از آن به بعد بسیاری از رهبران مذهبی یهود به مخالفت با عیسی برخاستند زیرا آنان برای محبوبیتی که مسیح نزد مردم داشت نسبت به او سخت حسادت می‌ورزیدند. آنها از عیسی انتقاد می‌کردند که با گناهکاران معاشرت می‌کند و می‌خواهد آنها را نجات بدهد و از او ایراد می‌گرفتند که در روز سبت (روز شنبه) که روز مقدس آنان بود، بیماران را شفا می‌دهد. بزودی نفرت آنان بقدری شدید گردید که تصمیم گرفتند عیسی را بقتل برسانند. (مرقس ۳: ۶). عیسی از این موضوع باخبر بود. او با همان قدرت الهی که مردگان را زنده می‌کرد می‌توانست دشمنان شریر خود را هلاک نماید ولی هرگز چنین نکرد. او به شاگردانش تعلیم داد که دشمنان خود را محبت نمایند و برای آنان دعا کنند. او با طرز رفتاری که در مقابل دشمنان خود داشت برای شاگردان خود نمونه و سرمشق شد.

در آن زمان قوم یهود مستقل نبود زیرا رومیها بر آنها حکمرانی می‌کردند. یهودیان آرزوی زیادی داشتند که بتوانند از تسلط رومیان آزادی یابند. هنگامی که یهودیان ملاحظه نمودند که عیسی توانست با پنج قرص نان و دو ماهی بیش از پنجهزار نفر را در بیابان غذا دهد، سعی نمودند او را مجبور سازند که پادشاه آنان گردد (یوحنا ۶: ۱-۱۵). آنها یقین داشتند که اگر عیسی سپاه خود را فرمان دهد هرگز کسی قادر نخواهد بود در مقابل ایشان بایستد. ولی عیسی از پادشاهی دنیوی امتناع ورزید زیرا سلطنت او روحانی و معنوی بود. او می‌خواست بر قلوب و افکار مردم حکمرانی نماید نه بر تختی که در اورشلیم باشد. وقتی یهودیان متوجه شدند که نمی‌توانند او را آلتی برای اجرای مقاصد سیاسی و انقلابی خود بسازند بسیاری از آنان به مخالفت برخاسته و دشمن او گردیده‌اند، عیسی پیوسته از راضی ساختن مردم دوری می‌کرد و فقط در طلب رضای خدا بود.

تقریباً بعد از دو سال و نیم از تعمید عیسی، وقتی مخالفت و ضدیت رؤسای مذهبی یهود نسبت به او شدت یافته بود، روزی عیسی از شاگردان خود پرسید: «مردم مرا که پسر انسانم چه شخصی می‌گویند؟» آنان پاسخ دادند که بسیاری فکر می‌کنند او یکی از انبیاء برجسته گذشته می‌باشد که دوباره به جهان برگشته است. سپس عیسی پرسید: «شما مرا که می‌دانید؟» پطرس فوراً جواب داد: «تویی مسیح، پسر خدای زنده». عیسی پطرس را برای جوابی که داده بود آفرین خواند و به او گفت که خدا این حقیقت را بر او آشکار ساخته بود و افزود که بر روی این حقیقت، کلیسای خود را بنا خواهد نمود و هیچ نیروئی قادر نیست خللی بر او وارد سازد. سپس به رسولان خود

اعلان فرمود که لازم است به اورشلیم برود و بوسیله حکام مذهبی به مرگ محکوم شود و مصلوب گردد و روز سوم قیام کند و زنده شود. رسولان که استاد خود را دوست می‌داشتند از این پیشگویی بی‌نهایت نگران شدند و پطرس به عیسی گفت: «حاشا از تو ای خداوند که این بر تو هرگز واقع نخواهد شد». ولی عیسی پطرس را نهیب داد و گفت این فکر او که مسیح نمی‌باید بمیرد از شیطان است زیرا عیسی بخوبی می‌دانست که این اراده خدا بود که او چون قربانی بجهت گناهکاران بر روی صلیب جان بدهد و بهمین دلیل هر کسی که سعی نماید او را از راه صلیب بازدارد، آلت شیطان است. سپس عیسی شاگردان خود را آگاهانید که آنان نیز می‌باید برای حمل صلیب خود آماده باشند و از فدا کردن جان خود بخاطر او خودداری نکنند (متی ۱۶: ۱۳-۲۶). بعد از اینکه شاگردان شنیدند که استادشان باید بمیرد و آنها هم باید بخاطر او زحماتی متحمل شوند، بدون شك برای آنها خیلی مشکل بود که باز هم او را پیروی کنند. معهذا آنها استاد خود را ترك نکردند و شش ماه بعد با او به اورشلیم رفتند- جائیکه عیسی می‌باید رنج فراوانی تحمل نماید و جان خود را فدا سازد.

فصل بهار در فلسطین فرا رسید و بسیاری از یهودیان از دور و نزدیک به اورشلیم مسافرت می‌کردند تا در بزرگترین جشن سالانه مذهبی خود یعنی عید فصح شرکت نمایند. این جشن آنان را کمک می‌نمود تا بیاد آورند که چگونه قوم اسرائیل به پیشوایی موسی توانست از اسارت مصر رهائی یابد. عیسی و شاگردانش نیز به این جماعت پیوستند و برای این جشن عازم اورشلیم شدند. وقایع هفته‌ای که آخرین روزهای زندگی عیسی بر روی زمین بود در هر چهار انجیل مفصلاً ذکر شده است. در اینجا فقط می‌توانم مختصری از آنرا برای شما بیان نمایم.

یکروز یکشنبه در حالی که بر الاغی سوار بود، مطابق پیشگویی زکریای نبی در چند سال قبل، باورشلیم وارد شد، زکریای نبی اینطور پیشگویی کرده بود: «ای دختر صهیون، بسیار وجد بنما و ای دختر اورشلیم، آواز شادمانی بده، اینک پادشاه تو نزد تو می‌آید. او عادل و صاحب نجات و حلیم می‌باشد و بر الاغ و بر کره بچه الاغ سوار است» (زکریا ۹: ۹). عیسی سپس وارد معبد گردید و کسانیرا که بوسیله خرید و فروش، آن محل مقدس را کثیف می‌ساختند و عبادت‌کنندگان را غارت می‌نمودند از آنجا بیرون کرد. عیسی رؤسای مذهبی را بعلت بی‌ایمانی و ریاکاری و شرارتشان بشدت محکوم نمود و او همچنین پیشگویی فرمود که معبد بزرگ اورشلیم بعنوان تنبیه الهی برای گناهی که مرتکب می‌شدند توسط دشمنان کاملاً ویران خواهد شد. او مردم را از انبیاء کاذب که خواهند آمد و کوشش خواهند کرد آنان را به گمراهی بکشانند برحذر داشت. او فرمود که از آسمان با قدرت و جلال فراوانی مراجعت خواهد نمود و تمام ملت‌ها را داوری خواهد کرد و بعضی را به ملکوت خدا خواهد پذیرفت و عده دیگری را به مجازات ابدی محکوم خواهد نمود.

در شب پنجشنبه همین هفته که مسیحیان معمولاً آنرا هفته مقدس می‌خوانند، عیسی مراسم مخصوص شام عید فصح را با دوازده شاگرد خویش انجام داد. در این موقع عیسی يك قرص نان را برداشت و آنرا برکت داد و بین شاگردان خود تقسیم کرد و فرمود: «این است بدن من که برای شما پاره می‌شود. اینرا به یادگاری من بجا آرید.» بعد

از شام نیز جامی شراب که همیشه توسط یهودیان بعنوان جزئی از شام عید فصح نوشیده می‌شد برداشت و فرمود: «این پیالهٔ عهد جدید است در خون من. هرگاه اینرا بنوشید به یادگاری من بکنید» (اول قرن‌تینان ۱۱: ۲۳-۲۶). بدین‌طریق عیسی به شاگردانش فرمود که بوسیلهٔ مرگش پیمان یا عهد تازه‌ای برقرار می‌شود. قبل از آنکه اتاق را ترك گویند عیسی مهمترین تعلیم خود را به شاگردانش داد و به آنها فرمود که وظیفه دارند یکدیگر را محبت نمایند. او مجدداً به شاگردان خود تذکر داد که باید زحماتی را که بخاطر او خواهند کشید تحمل نمایند. بعلاوه به آنها وعده فرمود که بعد از رفتن به آسمان، روح‌القدس را خواهد فرستاد تا آنها را رهبری و کمک فرماید.

وقتی نصف شب شد، عیسی شاگردان خود را به باغی در خارج شهر برد تا با دعا، خود را برای مرگ آماده سازد. دعایی که به پدر آسمانی خود کرد چنین بود: «نه خواهش من، بلکه ارادهٔ تو کرده شود». هنگامی که هنوز مشغول دعا بود، عده‌ای از افراد مسلح به راهنمایی یهودا (که یکی از دوازده شاگرد مسیح بود ولی به او خیانت کرد) به باغ وارد شدند. یهودا به عیسی نزدیک شد و او را بوسید تا گروهی که با او بودند در تاریکی شب اشتباهاً شخص دیگری را دستگیر ننمایند. چقدر آسان بود که عیسی یهودا و یارانش را با گفتن يك کلمه نابود نماید! ولی او این کار را نکرد بلکه خود را به آنان تسلیم نمود. هنگامی که پطرس شمشیر می‌کشید و به دفاع از استاد عزیزش برخاست، عیسی او را منع نمود و یکی از دشمنان را که پطرس او را زخمی کرده بود شفا بخشید (لوقا ۲۲: ۳۲-۵۱). سپس آنان عیسی را به محلی بردند که عده‌ای از رؤسای مذهبی گرد هم جمع شده بودند تا بهانه‌ای برای کشتن عیسی بیابند ولی موفق نشدند. آخر الامر، رئیس آنها عیسی را سوگند داد و از او پرسید: «آیا تو مسیح، پسر خدای متبارک هستی؟» (مرقس ۱۴: ۶۱-۶۴).

چون حکام یهود نمی‌توانستند کسی را بدون اجازهٔ دولت روم اعدام کنند، بهمین دلیل روز جمعه صبح زود عیسی را به قصر پیلطس حاکم رومی بردند و به پیلطس گفتند که عیسی از دشمنان دولت روم است و می‌خواهد خود را پادشاه سازد. وقتی پیلطس عیسی را بازجویی کرد فوراً متوجه شد که این اتهام دروغ است و بهمین دلیل خواست او را آزاد سازد. ولی حکام یهود، جمعیت را تحریک کردند تا اعدام عیسی را تقاضا نمایند. پیلطس که می‌ترسید آشوبی بپا شود به تقاضای آنها تسلیم شد و دستور داد عیسی را بر روی صلیب به هلاکت رسانند. بلافاصله عیسی توسط سربازان رومی به خارج شهر اورشلیم برده شد و او را در آنجا مصلوب کردند. هنگامی که او را مصلوب می‌کردند عیسی برای آنانیکه او را به قتل می‌رسانیدند این‌طور دعا کرد: «ای پدر، اینها را بیامرز زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند» (لوقا ۲۳: ۳۴). چه محبت حیرت‌انگیزی است که کسی از خدا بخشش کسانی را بخواهد که مشغول میخ کوبیدن بر دستها و پایهای او می‌باشند!

عیسی می‌توانست از پدر آسمانی خود تقاضا نماید که او را از رنج کشیدن بر روی صلیب نجات بخشد و به آسمان ببرد ولی چنین درخواستی ننمود. او به خوبی می‌دانست که ارادهٔ خدا این بود که او رنج بکشد و بعنوان قربانی برای گناهکاران جان بدهد و بهمین دلیل پدر آسمانی خویش را اطاعت نمود و در حدود شش ساعت بر روی

صلیب، رنج و عذاب کشید، سپس در ساعت سه بعد از ظهر چنین فرمود: «ای پدر، روح خود را به دستهای تو می‌سپارم» (لوقا ۲۳ : ۴۶). بعد از این فرمایش، جان سپرد. آنگاه سربازی بر پهلوی عیسی نیزه زد و افسر مسئول به پیلاتس گزارش داد که عیسی مرده است. دو نفر از متنفذین یهود که به عیسی ایمان آورده بودند نزد پیلاتس رفته و بدن عیسی را از او خواستند و به ایشان داده شد. آنان بدن را از صلیب پایین آورده و آنرا با پنجاه کیلو ادویه و عطریات پوشانیدند و سپس با کتان پیچیدند و آنرا در قبری که در داخل صخره‌ای کنده شده و شبیه غاری در کنار تپه‌ای بود قرار دادند. بعداً سنگ بزرگی شبیه سنگ آسیاب در جلوی آن قبر گذاشتند و پیلاتس دستور داد که آنرا مهر و موم کنند و سربازان بر آن نگهبانی نمایند تا کسی نتواند به قبر وارد شود.

عیسی قبلاً بارها به شاگردان خود فرموده بود که مصلوب خواهد شد و در روز سوم از مرگ خواهد برخاست. آنان تصور نمودند که عیسی برای آنها مثل می‌آورد و وقتی جان داد و دفن شد دیگر امیدی نداشتند که بتوانند مجدداً او را بر روی زمین ببینند. لکن صبح روز یکشنبه وقتی برخی از شاگردانش به سر قبر رفتند، دیدند قبر باز است. وقتی داخل قبر شدند کتان را که به جسد عیسی پیچیده شده بود دیدند ولی خالی بود یعنی بدن عیسی در آن نبود. بعداً عیسی که زنده شده بود به بعضی از آنها ظاهر گردید و با آنان صحبت کرد و آنها او را شناختند. آن شب، با وجودی که در و پنجره‌اتاقی که شاگردان در آن جمع بودند بسته بود، عیسی به اتاق وارد شد و با آنها صحبت کرد و آنها را مطمئن ساخت که زنده است.

در مدت چهل روز بعد عیسی بارها در مکانهای مختلف به شاگردان خود ظاهر شد و برای آنان توضیح داد که چرا لازم بود رنج بکشد و جان بدهد. او همچنین دستور داد که شاگردانش به سرتاسر جهان رفته این مژده را به مردم برسانند که اگر عیسی را بعنوان نجات‌دهنده و خداوند خود بپذیرند، خدا گناهان آنها را خواهد بخشید. او به پیروان خود فرمود که چند روزی در اورشلیم بمانند تا روح‌القدس را بیابند و برای کاری که در پیش دارند مجهز شوند. آخر الامر بعد از اینکه به آنها وعده داد که خودش تا پایان جهان روحاً همراه آنان خواهد بود، وقتی به او نگاه می‌کردند، به آسمان بالا برده شد. قبل از صعودش به آسمان او هرگز جانشینی برای خود تعیین نفرمود و هرگز پیشگوئی ننمود که پیغمبری بعد از او خواهد آمد تا جای او را بگیرد.

شاگردان، وقتی استاد محبوبشان از نظر ناپدید شد، به گریه و زاری پرداختند، زیرا می‌دانستند که او همیشه روحاً با آنها خواهد بود و طبق وعده‌ای که داده است یکروز به این جهان مراجعت خواهد فرمود. آنان با شادی بسیار وقت خود را صرف دعا کردند و منتظر دریافت روح‌القدس بودند که عیسی وعده فرموده بود که بزودی خواهد فرستاد. ده روز بعد از صعود عیسی به آسمان، در موقع عید پنطیکاست یهودیان، وقتی در حدود صد و بیست نفر از شاگردان عیسی گرد هم جمع آمده بودند، واقعه بسیار عجیبی روی داد. آنها صدائی شبیه صدای باد شنیدند ولی در واقع صدای باد نبود. آنها دیدند که چیزی شبیه زبانه‌های شعله‌آتش بر آنان نازل می‌شود ولی در واقع آتش نبود.

سپس آنان به زبانه‌های مختلف بیگانه که قبلاً هرگز نیاموخته بودند سخن گفتند. انبوه جمعیت از سرزمین‌های مختلف به گرد شاگردان جمع آمدند و هر کسی پیغام خدا را به زبان مادری خود می‌شنید و همه از این واقعه متحیر شدند.

آنگاه پطرس برخاست و جماعت را مخاطب ساخته گفت که عیسی وعده خود را در مورد عطا‌ی روح القدس انجام داده است. پطرس با قدرت روح القدس تشریح کرد که چرا لازم بود عیسی برای گناهکاران فدا شود و خدا چگونه او را از مردگان برخیزانیده است. او گفت که خودش و سایر رسولان شاهد زنده شدن عیسی از مردگان بوده‌اند و مردم را تشویق کرد که توبه کنند و به عیسی مسیح ایمان آورند تا گناهانشان آمرزیده شود. روح القدس موعظه پطرس را وسیله قرار داد تا قلوب این مردم را دگرگون نماید بطوریکه در همانروز سه هزار نفر از این یهودیان ایمان آوردند و به نشانه پاک‌ی از گناهان بنام عیسی در آب تعمید گرفتند.

پس از این واقعه، رسولان و سایر شاگردان عیسی به رسانیدن مژده نجات در شهر اورشلیم و سایر شهرها ادامه دادند بطوریکه بسیاری ایمان آوردند. بعداً حکام یهود، بطوریکه عیسی پیشگویی فرموده بود، به ایمانداران آزار رساندند و حتی بعضی آنها را مقتول ساختند. در نتیجه بسیاری از پیروان عیسی از فلسطین فرار کردند و هرجا می‌رفتند مژده عیسی را می‌رسانیدند بطوریکه بسیاری از یهودیان به عیسی ایمان آوردند. بعدها خدا پطرس را هدایت فرمود که به خانه افسری که یهودی نبود برود و پیام نجات را به او و خانواده‌اش برساند. تمام اعضای این خانواده ایمان آوردند و تعمید گرفتند و روح القدس را یافتند. بدین طریق واضح گردید که خدا مایل است همه بنی‌نوع بشر، یعنی هم یهودیان و هم امتهای، (یعنی غیر یهودیان) نجات یابند.

یکی از پیشوایان یهود که سولس نام داشت از مخالفین سرسخت پیروان عیسی بود و به دستگیری و محبوس ساختن و قتل آنها اشتغال داشت. هنگامی که عازم دمشق (یا شام) بود تا ایمانداران آنجا را دستگیر نماید، عیسی مسیح زنده از آسمان بر او ظاهر شد و فرمود: «چرا بر من جفا می‌رسانی؟» سولس وقتی مسیح زنده را دید به او ایمان آورد و مسیح هم او را یکی از رسولان خود ساخت. بعداً بنام پولس معروف گردید و برای رسانیدن مژده نجات مسیح به یونانیها و رومیها بیش از همه زحمت کشید. بعلاوه پولس رسول سیزده نامه از نامه‌های عهد جدید را نوشت.

انسان وقتی در عهد جدید شرح توسعه مسیحیت را بعد از مصلوب شدن و رستاخیز مسیح می‌خواند، بخوبی متوجه می‌شود که بعد از رفتن مسیح به آسمان کارش پایان نیافت آنچه پطرس و پولس و دیگر ایمانداران انجام دادند در واقع کاری بود که مسیح توسط آنها انجام می‌داد. چون او از مرگ برخاست و زنده است، برخلاف آنچه عده‌ای به غلط تصور می‌کنند، دیگر لازم نبود برای خود جانشینی انتخاب نماید. او خود همیشه نزد پیروانش حاضر است. چه خوب است که انسان چنین نجات‌دهنده مهربان و پر قدرتی داشته باشد که همیشه زنده بوده و حاضر است به کسانی که به او اعتماد دارند کمک فرماید.

توسعه و پیشرفت حیرت‌انگیز مسیحیت در صد سال اول پس از مرگ عیسی مسیح، نه بوسیله جنگ و خونریزی انجام شد و نه از راه اعمال نفوذ سیاسی و نه با دانش و ثروت مسیحیان. در تمام قسمت‌های امپراطوری روم و همچنین در سایر سرزمین‌ها عده زیادی از یهودیان و بت‌پرستان به مسیح ایمان آوردند و بدین‌طریق از فرزندان خدا گردیدند. این کار بوسیله اعلام مژده محبت خدا در مسیح و بوسیله فعالیت پر قدرت روح القدس در فکر و قلب شنوندگان عملی گردید.